

دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی روسیه تزاری

در ورارود (۱۹۱۷-۱۸۶۴)

سیده فهیمه ابراهیمی *

استادیار تاریخ، دانشگاه مذاهب اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۲۳ ° تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۶/۱۰

چکیده

سال‌های نخست ورود روسیه تزاری به ورارود، روزگار اوج قدرت این امپراتوری نبود؛ افزون بر رقبای قدرتمندی چون انگلیس، تحولات رو به گسترش درونی بر تضعیف کنش آن در منطقه می‌افزود. این مسائل در کنار اختلاف آرای سیاستگذاران روسی با ملی‌گرایان مسیحی، واکنش مردم منطقه، ضعف فرماندهان منصوب در این بخش و تحولات منطقه‌ای و جهانی سبب می‌شد تا آنچه سرانجام با عنوان روسی‌سازی در بعد فرهنگی در منطقه به اجرا درآمد، ویژگی‌های خاصی پیدا کند. در این نوشتار با عنوان «دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی روسیه تزاری در فرارود» به این پرسش می‌پردازیم که سیاست‌های فرهنگی روسیه در ورارود چند دوره متفاوت را تجربه کرد و علت تغییر در هر مرحله چه بود؟ پاسخ این است که فرماندهان روسی سه دوره متفاوت سیاستگذاری را در منطقه به‌نمایش گذاشتند که مجموعه‌ای از عوامل محلی، داخلی و خارجی در هر دوره‌ای سبب تغییر آن‌ها می‌شد.

کلیدواژه‌ها

ترکستان، روسی‌سازی، روسیه، سیاست‌های فرهنگی، ورارود.

* Email: sfahimebrahimi@gmail.com

مقدمه

روس‌ها در دوران اقتدار حکومت تزاری برای توجیه پیشروی خود به سوی ورارود به دلایل عقلی و نقلی بسیاری متوسل می‌شدند و این سیاست را برای پیشترت ضروری نشان می‌دادند. آن‌ها می‌گفتند که همسایگی کشوری متمدن با منطقه‌ای که محل سکونت قبایل شرور است، ناممکن است و روسیه باید چنین همسایه‌ای را به مدنیت خود درآورد (Klauser, 1957:9, Screen, 2010:36). در کنار این توجیه تکراری زمان استعمار، آن‌ها به همراه مقام‌های کلیسا برای تولید اندیشه جدیدی در مورد هدف‌های استعماری خود تلاش کردند. این اندیشه‌ها از آنجا که زائیده یک قدرت استعماری دین‌مدار بود، نسبت به نظریه‌های استعماری دیگر کشورهای غربی ویژگی‌های متفاوتی داشت و در سطوح مختلف آن رویکرد دینی و فرهنگی غالب بود.

یکی از مسائل شایان توجه در این اندیشه‌ورزی آن است که در این زمان هویت‌های سیاسی جدید در اروپا مانند ایتالیا، آلمان و کشورهای حوزه بالکان براساس ملیت واحد، تاریخ، زبان، فرهنگ و دین مشترک در حال شکل‌گیری بودند. روس‌ها هم مانند اروپا برای ساختن ملت بزرگ روس اندیشه‌سازی و تاریخ‌سازی را شروع کردند. در این اندیشه، گفت‌وگو بر این موضوع تمرکز داشت که یک حکومت متمدن به ادیان مختلف اجازه می‌دهد که در درون مرزهایش وجود داشته باشند. آن‌ها می‌گفتند که پرچم اسلام پیش از تمدن مسیحی در حکومت‌های اسلامی افراشته شده بود؛ اما تحت حکومت روس‌ها قرار داشت. حکومت قدرتمند روسیه در این مناطق تاتار و مسلمان‌شده در مرزهای غربی، ویژگی لهستانی و آلمانی و در سمت ولگا، ویژگی تاتاری - اسلامی به‌خود گرفته است (Crews, 2009: 5). این آیین که «اوراسیاگرایی» نام داشت، به این موضوع نیز می‌پرداخت که اوراسیا یعنی قلمروی امپراتوری تزاری، در تمدن خود منحصر به فرد بوده و از اروپا و آسیا جداست. از نظر سیاستگذاران روسی این تمدن نباید به خطا، به گونه‌ای با اروپا و تمدن‌های دیگر ترکیب شود؛ به گونه‌ای که در زیرمجموعه تمدن آن‌ها به نظر آید. مهم‌ترین اجزای فرهنگی این تمدن مسیحیت ارتدوکس، بودا و اسلام بود و فرهنگ روسی گسترده‌ترین و پیشروترین عنصر این ترکیب بود (Palat, 1993:27-99). روس‌ها برای اجرایی‌سازی این اندیشه سیاسی، ناگزیر بودند تا مردم مناطقی را که باهدف ساختن روسیه بزرگ، به امپراتوری اضافه می‌کردند را

دست‌کم از نظر ملی به اتباع وفادار تبدیل کنند. به بیان دیگر، آن‌ها می‌خواستند اگر مسلمانی در این قلمرو وجود دارد، حتماً از نظر ملیتی خود را روس بداند.

در کنار این اندیشه، برخی از نظریه‌پردازان روسی باور متعصبانه‌تری داشتند. این گروه (بیشتر تحت تأثیر و فشار ملی‌گرایان مسیحی روس)، معتقد بودند که وجود ادیان مختلف در قلمروی امپراتوری سبب بی‌نظمی می‌شود. آن‌ها که حاضر نبودند تا سایر ملیت‌ها را هم تراز خود بدانند، با شعار ایمان، تزار و میهن در تسلط قومی بر غیراسلاوها از حمایت همه‌جانبه کلیسای ارتدوکس برخوردار و مشتاق تغییر مذهب همه اقوام بودند (Batunski, 1995:7; Jalai pour, 1997:46). بنابراین معتقد بودند که باید پس از تغییر ملیت این اقوام، سیاست مسیحی کردن آن‌ها اجرا شود.

از مطالعه نظرهای موجود در میان مقام‌های روسی، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که کلیسا، وزارت‌خانه‌های جنگ، کشور، امور خارجه و آموزش و قوم‌شناسان و شرق‌شناسان روس در جزئیات سیاست نسبت به مسلمانان توافق نداشتند. دو نظر محافظه‌کارانه، نتیجه گفت‌وگوهای سیاسی بود که از این اختلاف نظرها برمی‌خواست. نخست توجه به نظم و قانون در میان جماعات مسلمان (اعطای تمدن روسی) و دیگر توجه به موقعیت روسیه در چشم مسلمانان خارج با اجرای سیاست تساهل‌آمیز (Crews, 2009: 354).

اختلاف‌های در مسائل داخلی حکومت تزاری و واکنش اقوام مغلوب، سبب شد تا سیاست یکپارچه‌ای را به‌ویژه در عرصه استعمار فرهنگی از سوی روس‌ها شاهد نباشیم. در این نوشتار توجه به سیاست‌های مختلف فرهنگی و دلایل به‌کارگیری آن‌ها در هر دوره از تسلط حکومت تزاری در فرارود بررسی می‌شود.

روش این نوشتار برای ترسیم سیاست‌های به‌کار گرفته‌شده در هر دوره، مطالعه تاریخ و بررسی رویدادهاست. در سال‌های سلطه مقام‌های تزاری، کنش‌های مقطعی متفاوتی را شاهدیم که شاید نسبت به آن‌ها از سوی مسلمانان و حتی برخی از مقام‌های روسی درک درستی وجود نداشته است. با مطالعه این کنش‌ها به روندی از تغییر می‌رسیم که برای مطالعه بهتر، با توجه به سیاست غالب در هر دوره، برای آن نامی برگزیدیم. در جمع‌بندی از مجموع منابع می‌فهمیم که داده‌های تاریخی درباره وقوع رویدادهای خاص است و هر مسئله بیش از اینکه به حوزه تحلیل و تبیین باز گردد، نیازمند توجه به هدف‌های نویسندگانی است که رویکرد غربی و

ضدروسی آن‌ها برای بهره‌گیری از گزارش‌های آن‌ها دقت بیشتری را می‌طلبد. توجه به ماهیت و شکل استعمار روسیه، در کنار رویدادهای ثبت‌شده در آثار ورارودیان بهترین ابزار برای یافتن پاسخ به ابهام نوشتار است.

مقام‌های تزاری و عوامل بازدارنده در سیاستگذاری فرهنگی

با مطالعه بر روی قوانین مصوب و اجراشده و رویکردهای کلی مقام‌های تزاری در منطقه، درمی‌یابیم که فصل‌های سیاست کلان فرهنگی و دینی حکومت تزاری در فرارود از دو نظر قابل بررسی است. نخست، سیاست‌هایی که باید آن‌ها را فصل مشترک فرماندهان منطقه و مقام‌های تزاری در مرکز نامید که بی‌تردید در طول سال‌های سلطه، دستورالعمل قابل اجرای همه مقامات منطقه بوده است. دوم، مجموعه سیاست‌هایی که به شدت تابع روند رویدادها و تحولات منطقه، روسیه و جهان بود؛ روندی که در آن مقام‌های در منطقه و مرکز ناگزیر بودند مطابق با آن به تغییر راهبرد کلان خود بپردازند. شایان توجه اینکه مجموع سیاست‌های مقام‌های تزاری را چند نیروی بازدارنده در کنترل خود داشت: عامل نخست، درک به دست آمده از تجربه‌ای بود که روس‌ها از ماهیت اسلام متعصب منطقه و واکنش‌های چالش‌برانگیز آن داشتند. اسلام یا به تعبیر متداول روس‌ها، تعصب اسلامی^۱ در نظر مقام‌های روسی بزرگ‌ترین تهدید برای ثبات و نظم جدید تزاری و سرانجام بزرگ‌ترین مانع برای هدف نهایی همگن‌سازی^۲ منطقه با بقیه قلمروی امپراتوری بود.

رابطه روسیه با فرهنگ اسلامی را می‌توان دست‌کم به زمان سقوط قازان، سال ۱۸۵۶م (۱۲۷۲ق) رساند. این رابطه از صلح و دوستی به‌دور بود. رویارویی اصلی روسیه با اسلام در قفقاز، در جنگ طولانی چین و داغستان در سال ۱۷۸۰م (۱۲۹۵ق) صورت گرفت که سوءظن عمیق نسبت به نخبگان مسلمان را در پی داشت. مسلمانان قفقاز به‌عنوان وحشی شناخته می‌شدند. در سال ۱۸۶۴م (۱۲۸۱ق) (سال سقوط تاشکند) این احساسات به اوج رسید. این دو مواجهه بر سیاست استعماری و به‌ویژه رویکرد روسیه نسبت به اسلام تأثیری عمیق داشت. روزنامه‌ای^۳ در مسکو در مقاله‌ای این‌گونه نوشته بود:

1. Musalmanskii Fanatizm
2. Sblizhenie

۳. نام این روزنامه Birzherye Vedomosti بود.

«نمونه قفقاز به‌ویژه باید برای ما درس باشد. قفقاز آشکارا به ما ضرورت دقت زیاد و سیاستی دقیق را در هنگام سرورکارد داشتن با مسلمانان نشان داد. همچنین ما فهمیدیم که برخی ماهرانه از تعصب مسلمانان برای افکار غیرمتعارف استفاده می‌کنند. البته سرکوب این مسئله برای روس‌ها ضررهای جانی و مالی بسیاری خواهد داشت». نویسنده در ادامه می‌گوید که ترکستان حتی خطرناک‌تر است؛ زیرا این منطقه محصور در همسایگان سنی‌مذهب مسلمان است (Morisson, 2008:51).

بسیاری از افرادی که در ورارود خدمت می‌کردند در قفقاز نیز حضور داشتند و درس‌هایی را که از آنجا گرفته بودند فراموش نکردند. مبارزه قفقاز بدگمانی پایداری در دل همه روس‌ها نسبت به مسلمانان به‌ویژه طریقت‌های صوفی^۱ ایجاد کرد که با ناامیدی از تغییر مذهب مسلمانان همراه بود. به هر حال سربازان و مقام‌های اداری روس با این رویکرد ویژه به اسلام که تا این زمان در میانشان شکل گرفته بود، به فرارود رسیدند. رد درخواست‌های امیر بخارا از سوی سلطان عثمانی در سال ۱۸۶۶م (۱۲۸۳ق) و نتایج غیرجدی جهاد علیه روس‌ها در طول دوره اشغال، این احساس روس‌ها را از بین نبرد (Morisson, 2008:51-4).

عامل بازدارنده دیگر، فضای متأثر از بازی بزرگ و رقابت روس و انگلیس در منطقه بود. روس‌ها در سیاستگذاری‌های خود، به‌شدت نسبت به اختراهای مقام‌های بریتانیایی و مجامع بین‌المللی حساس بودند. این عامل، هم جلوی بسیاری از اقدام‌های روس‌ها را می‌گرفت و هم سبب می‌شد که در زمان‌هایی آن‌ها انگیزه تلاش خود را از دست بدهند و برای فشار بر انگلیسی‌ها تدارک لازم ببینند.^۲ شایان توجه اینکه روسیه به هر حال مؤلفه‌های یک استعمار شرقی را به نمایش می‌گذاشت و مدعی بود که تمدن روسیه بزرگ با تمدن غربی تفاوت‌هایی دارد. این عوامل سبب شد که روس‌ها همواره در ایده و عمل (به جز مواردی ویژه) احتیاط کرده و برای حفظ اعتبار خود شدت عمل کمتری به خرج دهند.

۱. رهبران مبارزات قفقاز علیه روس‌ها از صوفیان بودند.

۲. در مه ۱۸۷۸م (۱۲۹۵ق) در بین روس‌های مقیم تاشکند اضطراب زیاد و بی‌سابقه دیده می‌شد. آنها برای سفر به هندوستان آماده می‌شدند. در میام نظامیان بیشتر چنین شنیده می‌شد: «ای انگلیسی‌ها ... به‌زودی در هند، بله هند بزرگ و افسانه‌ای، هند سحرآمیز به ملاقات شما خواهیم آمد تا شما را از آنجا برانیم» (Yavorsky, 1995:54).

فصل‌های مشترک سیاست‌گذاری فرهنگی روس‌ها

محور سیاست و دستورالعمل‌های مشترکی که در سال‌های حیات استعمار روسیه در منطقه، مورد توجه مقام‌های تزاری قرار می‌گرفت، برگرفته از شناخت آن‌ها از منطقه بود. نخست آنکه تجربه‌ای که پیشتر گفتیم، سبب شد تا بیشتر مقام‌های روسی (گرچه در همین زمان هم اقلیتی به‌شکل دیگر می‌اندیشیدند)^۱ در تمام سال‌های حضور خود در منطقه باور داشته باشند که در شرایطی که نه جرأت و توان حذف علمای دینی وجود دارد و نه مصلحت چنین ایجاب می‌کند، ستیز آرام و پیوسته‌ای را علیه این طبقه به راه اندازند. آن‌ها می‌دانستند تا زمانی که چنین تکیه‌گاه و پناهگاهی در جامعه آن‌هم با چنین قدرتی وجود دارد، تضعیف پایه‌های دینی مردم و حرکت به‌سوی نزدیک‌سازی آن‌ها با فرهنگ روسی وجود ندارد. آن‌ها برای برداشتن این مانع تلاش کردند تا در هر سیاست‌گذاری در جهت تضعیف این گروه و سرانجام جداکردن توده‌های مسلمان از آن‌ها و بی‌رهبرکردن مردم، گام بردارند. سیاست‌های تفرقه‌افکنانه در میان علما^۲ محدودکردن آن‌ها، یکجانشین کردن کوچ‌روها و درپی آن کاهش تأثیر نفوذ علمای صوفی در میان آن‌ها، سیاست‌هایی در این مسیر بود.

موضوع دیگری که برای روس‌ها ارزشمند بود و در حفظ آن تلاش جدی داشتند، انزوای این سرزمین و به‌تبع آن دوربودن از همه تحولات اندیشه‌ای بود که در سراسر جهان و به‌ویژه جهان اسلام تجربه می‌شد. مسلمانان فراموش‌شده و محصور در سرزمینی جدا از تمام جهان، اتباع مطمئن‌تری برای روس‌ها بودند و روس‌ها بهتر می‌توانستند به تربیت آن‌ها بنابر معیارهای استعماری خود بپردازند. برای این هدف، مقام‌های تزاری هرگونه ارتباط سیاسی و

۱. در کنار تجربه به‌دست آمده از نبرد در جبهه‌های اسلامی دیگر، در قرن ۱۹ م (۱۳ق) گرایش‌های ضد اسلامی روسیه در جنبشی مرکزیت یافت که روحانیون مبلغ مسیحیت و خاورشناسان را که در مرکز اسلام‌شناسی آکادمی روحانیت قازان گرد آمده بودند، متحد کرد. آن گروه از مبلغان مسیحی، کشورگشایی‌های شاه روسیه را در قفقاز و فرارود از مبارزه چند سده‌ای مسیحیت و اسلام و ادامه جنگ‌های صلیبی دانسته‌اند. طرفداران این جنبش از «طبیعی بودن و ضرورت فعالیت بر ضد چنین آموزه‌ای که خلاف انسانیت و نابودکننده دولت و دشمن مسیحیت است» سخن می‌گفتند و اسلام را در نظر داشتند. این سخنان در سال ۱۸۷۳م (۱۲۹۰ق) یعنی آنگاه که فرارود با جمعیتی حدود ده میلیون به اشغال روسیه درآمد، گفته شده است. گرچه این رویکرد با این شدت، اندیشه مطلق و بیشتر اندیشه‌وران و سیاستمداران روسی نبود؛ اما سمت و سوی ضد اسلامی آن همان فصل مشترک بود (Shakuri, 2009: 73-4).

۲. برای مطالعه بیشتر ر. ک: Sadriddin Aini, History of Intellectual Revolution.

فرهنگی میان این سرزمین و سراسر جهان را به شدت محدود کردند و نسبت به مسافران تاتار و ترک که به یاد شکوه دیرین، کم‌وبیش به این منطقه نظری می‌افکندند، بدگمانی دائمی داشتند. آن‌ها همواره نگران باورهای جدیدی بودند که از کریمه و تاتار ولگا، امپراتوری عثمانی و هند می‌آمد و تصور می‌کردند که این باورها به‌خودی خود خطرناک و تقویت آن ابزار مناسبی برای واکنش به اقدام روسی‌سازی است (Erkinov, 2009: 74-5).

دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی

بیشتر مقام‌های روسی در برخورد با سرزمین‌های زیر سلطه خود هدف‌های کلان مشترکی داشتند، اما این هدف‌ها لزوماً سبب نمی‌شد که سیاست‌های یکسانی را برای دستیابی به آن در پیش گیرند. حقیقت آن است که جدا از محورها و درونمایه‌های مشترکی که یاد شد، به‌سختی می‌توان در روند عملکرد روسیه تزاری در مقابل مسئله مسلمانان، رشته مشترکی را تشخیص داد. شکل برخورد روس‌ها برحسب ایدئولوژی حاکم بر مسکو و سن پترزبورگ در زمان‌های مختلف و میزان مقاومت مسلمانان در برابر قوای اشغالگر، اشکال متفاوتی می‌یافت که می‌توان سه دوره برای آن در نظر گرفت:

الف) دوره نخست (۱۸۸۲ - ۱۸۶۴)، سیاست دخالت‌نکردن و نادیده انگاشتن^۱

این دوره از اشغال منطقه آغاز و تا مرگ ژنرال کوفمن - نخستین فرماندار کل منطقه - در سال ۱۸۸۲م (۱۲۹۹ق)، ادامه دارد. وقتی چرنیایف در سال ۱۸۶۵م (۱۲۸۲ق) تاشکند را گرفت، رویکرد اولیه‌اش بسیار محتاطانه بود و تمام تلاشش را کرد تا مقام‌های مذهبی شهر را خشمگین نکند. کریزانوسکی^۲ که در آن زمان مسئولیت استان سمرقند را داشت، اهمیت این گروه را پیش‌بینی می‌کرد و بلافاصله پس از اشغال، دریافت که اداره آن به‌شکل کامل دینی است. روحانیون جایگاه برجسته‌ای در این سرزمین دارند و بر افکار مردم حکومت می‌کنند؛ بنابراین درگیری با آن‌ها کار خطرناکی است. برخلاف این جهت‌گیری، چرنیایف در این زمان به تزار گزارشی داد که رویکرد سخت‌گیرانه‌ای را نسبت به اسلام نشان می‌داد. آنچه در عمل اتفاق افتاد نه اندیشه ترس کریزانوسکی و نه سرسختی و نفرت چرنیایف بود. در سال ۱۸۶۷م (۱۲۸۴ق) - یعنی وقتی که مناطق

۱. نظریه مدیریت‌کردن مردم بدون دخالت در امور آنها (Ignorirovanie)

اشغالی یک فرمانداری مستقل شد- ژنرال کاوفمن با حکم تزار، فرماندار کل شد و بدین ترتیب همه چیز از دست چرنیایف خارج شد (Morrison, 2008:55). فرمانداری کاوفمن دوران طلایی حضور روس‌هاست و بی‌تردید بخش مهم این موفقیت برخاسته از شخصیت و نفوذ شخصی اوست. گرچه او و همراهانش نسبت به اسلام و اتباع مسلمان امپراتوری نگاه محبت‌آمیز نداشتند، باورشان بر آن بود که به‌دلایل سیاسی و فرهنگی نمی‌توان خشونت را پس از اشغال نیز ادامه داد. او و همه دیوان‌سالاران بلندمرتبه و میانه‌روسیه در فرارود، جهت‌گیری فرهنگی خود را بر پایه نظریه‌های اروپای غربی استوار کرده بودند. در بین آن‌ها این باور بود که: «اسلام تنها به‌عنوان یک دین رسمی می‌تواند وجود داشته باشد، همین‌که این دین به درجه یک دین آزاد و فردی افول کند، نابود خواهد شد». این باور به یکی از اصول اساسی سیاست روس‌ها در آسیا تبدیل شد و کاوفمن نیز مکرر چنین باوری را بیان کرده بود (Shakuri, 2009:73-4).

کاوفمن همانند بسیاری از فرماندهان نظامی دیگر معتقد به این اندیشه، در ابتدا خود را حافظ اسلام نشان داد و از اسلام به‌عنوان یک عنصر محافظه‌کار مستقر برای تأمین اطاعت مردم بومی حمایت کرد. او نیز مانند بیشتر روس‌های فرارود روحیه ضداسلامی داشت؛ ولی آن را چندان آشکار نمی‌کرد. سیاست دینی کاوفمن حد وسط مواضع چرنیایف و کریزانوسکی بود که آن را «نادیده انگاشتن اسلام» در فرارود نامید. او می‌گفت که حکومت دیگر اسلامی نیست. همچون شمال قفقاز، مناطق اشغالی از حوزه اقتدار مفتی اورنبورگ خارج شده است و هر تلاشی صورت می‌گرفت تا از گسترش نفوذ تاتارها و باشقیرها بر منطقه جلوگیری شود. کاوفمن به‌شکل بیمارگونه‌ای نسبت به تاتارهای ولگا و باشقیرها بدگمان بود، این درحالی بود که آن‌ها برای امپراتوری در منطقه استپ و فرارود نقش میانجی را بازی می‌کردند. او آن‌ها را از گسترش تبلیغات ضد روسی منع کرد؛ اما همواره نگران خطر گسترش تعصب دینی از سوی تاتارها در میان فرارودیان بود.^۱

۱. در سال‌های برتری سیاسی تاتارها یعنی زمانی که روسیه خراجگذار اردوی زرین بود، روس‌ها به‌شکل کامل از آنها حساب می‌بردند و از نتایج این تجربه عقده‌حقرت دیرپایی بود که در وجودشان نسبت به سروران سابقشان ریشه دوانده بود و روابط روس‌ها و مسلمانان را ویژگی خاصی بخشید. یکی از نتایج این موضوع آن بود که روس‌ها نسبت به مسلمانان، به‌ویژه نسبت به مسلمانان ترک و تاتار نفرتی ریشه‌دار و عمیق احساس می‌کردند. نفرتی که در طول سده‌ها برجها مانده بود (Benigsen, 1991:26). کاوفمن نیز که وارث این اندیشه بود، باور داشت که تاتارها قبل از اشغال، استعمارکنندگان واقعی این سرزمین بودند. به همین دلیل بعد از اشغال تلاش برای حذف تاتارها را در پیش گرفت تا جلوی گسترش نفوذ آن‌ها را در

همان‌گونه که اشاره شد، روس‌ها پس از اشغال منطقه میان جامعه فرارود و دیگر مسلمانان روسیه تفاوت‌های زیادی یافتند؛ بنابراین ناگزیر به احتیاط بودند. به‌هیچ‌عنوان امکان همسان‌سازی فرهنگی نبود. با توجه به این شرایط، آن‌ها در ابتدا در پی یکی‌شدن با مردم مناطق اشغالی نبودند؛ اما می‌خواستند که آن‌ها را در تسلط خود نگه دارند؛ یعنی در این زمان کوششی برای همگنی آن‌ها با مردم روسیه صورت نمی‌گرفت، بلکه تلاش بسیاری باهدف نزدیک‌ساختن مردم فرارود به حکومت تزاری انجام می‌شد. در گام بعدی، آن‌ها می‌خواستند تا از راه آموزش، مسلمانان را به شهروندان مفید روسیه (یعنی مسلمانان روسیه) تبدیل کنند و سپس در روند دیگری به تدریج آن‌ها را برای تضعیف اندیشه‌های دینی و تغییر مذهب آماده کنند. بنابراین ابتدا مقرر کردند که مسلمانان، اتباع روسی نیستند؛ بلکه بیگانگانی هستند که از خدمت نظام معاف شده‌اند.^۱ کاوفمن می‌دانست که چون بیم مقاومت و مخالفت بود، این فرایند باید آرام و دقیق انجام شود؛ بنابراین وی از سیاست نزدیک‌سازی، همگنی تدریجی را در نظر داشت. او می‌دانست که در مناطق اشغالی ایدئولوژی رقیب اسلام وجود ندارد و دراصل چنین عنصری محکوم به شکست است؛ بنابراین بدون تحریک احساسات دینی مسلمانان، با جدایی دین آنان از قلمروی سیاست، این‌گونه القا کرد که مسلمانان هم می‌توانند تبعه تزار باشند (Morrison, 2008: 35). درواقع او می‌خواست که مردم را در یک روند به اتباع وفادار تزار تبدیل کند.

کاوفمن می‌دانست که تنها توجه به احساسات بومی و احترام به رسوم محلی می‌تواند دشمنی و اعتمادناشتن آن‌ها را تا حدی کاهش دهد. وی مصلحت دید که روش خود را بر نوعی تسامح حساب‌شده استوار کند. این کار او نه بی‌توجهی که مصلحت‌اندیشی براساس این نظریه بود که دگرگونی تدریجی به‌دست‌آمده از مطرح‌ساختن یک نمونه مناسب به مراتب از به‌کارگیری زور مؤثرتر است. او فکر می‌کرد که هر حمله مستقیم به اسلام تنها به نزدیکی بومیان با مقامات اسلامی و افزایش مخالفت علیه حکومت تزاری منجر می‌شود؛ ازاین‌رو با

میان قبایل کوچرو بگیرد. او می‌خواست که از فرمانداری ترکستان نفوذ بدعت‌های خطرناک را که توسط تانارها از آغاز قرن نوزدهم گسترش یافته بود، برکنار کند (Allworth, 1976:161).

۱. صدرالدین عینی می‌گوید: حکومت مستبد روسیه، ما را از حقوق سیاسی، اقتصادی و ملی و از تمام حقوق طبیعی محروم کرد. حقوق عسکری که یکی از حقوق شرافتمندانه رعیت است هم به روی ما بسته شد (Aini, 1981:75).

کوشش مقام‌های مذهبی مسلمان اوفایا برای گسترش دامنه نظارتشان بر نهادهای اسلامی مناطق اشغالی مخالفت کرد. بی‌تفاوتی ادعایی او نسبت به اسلام، مانع از ابقا یا عزل مقام‌های اسلامی نمی‌شد. در واقع سیاست دخالت‌نکردن او مطلق نبود؛ بلکه او باور داشت که اگر حکومت تزاری نمی‌خواهد که به سرحد انقلاب برسد باید در بعضی مسائل دخالت سیاست‌مداران‌های داشته باشد (Geiss, 2005:209). از نظر او باید در برابر اسلام به‌گونه‌ای رفتار می‌شد که گویی مسئله مسلمانان و اسلام وجود ندارد. این قانونی بود که کاوفمن در همه عمرش به آن ایمان داشت. او باور داشت که اسلام نیرویی است که مردم مناطق اشغالی به دور آن متحد می‌شوند و می‌دانست که آرامش منطقه به‌شکل کامل نسبی است؛ اما اسلام سرانجام در رویارویی با پیشرفت از بین می‌رود و مسلمانان به‌تدریج دین عقب‌افتاده خود را ترک می‌کنند (Allworth, 1976:161). وی کمی پیش از مرگش نسبت به درست بودن سیاست دخالت‌نکردن به تردید افتاد و این‌گونه نوشت که فقیرکردن و به‌حاشیه‌بردن جایگاه کلیسای ارتدوکس در مناطق اشغالی، برگ برنده سیاست امپراتوری بود. او گفت که پیشروی روسیه در این منطقه بسیار شکننده است و این احتمال وجود دارد که حکومت نصارا در این سرزمین باستانی و اسلامی به پایان برسد (Allworth, 1976: 57).

ب) دوره میانی (۱۹۰۵ - ۱۸۸۲)، سیاست نظارت بر امور مسلمانان

سیاست دخالت‌نداشتن و نادیده‌گرفتن پس از مرگ کاوفمن تغییر کرد و دور دوم تغییر اساسی آغاز شد. نکته قابل توجه در مورد این دوره این است که قدرت کاوفمن سبب شده بود تا سیاست پیشنهادی وی بدون مزاحمت جدی در طول سال‌های حیاتش اجرا شود؛ اما در مرحله دوم رویدادهایی رخ می‌دهد که اجرای سیاست‌های به‌کارگرفته شده دچار چالش می‌شود. نخست آنکه جانشینان کاوفمن گرچه جنگجویانی دلیری بودند؛ اما در حوزه سیاست‌گذاری‌های غیرنظامی، ضعف جدی داشتند (Pahlen, 2003:18). دومین مسئله محدودشدن قدرت فرماندهان در این زمان است. کمیته‌ای که در این زمان از مرکز فرستاده شده بود، مصوب کرد که تصمیم‌هایی که تاکنون توسط شخص فرماندار گرفته می‌شد، اکنون در شورایی که فرماندار را هم‌فکری می‌دهند، گرفته شود. شایان توجه اینکه پس از کاوفمن وزارت امور خارجه روسیه گرفتار شکایت‌های انگلیس و حتی تهدیدهایی در ارتباط با سیاست توسعه ارضی در فرارود شد. این مسئله بی‌تردید بر سیاست‌گذاری‌ها اثر می‌گذاشت (Pahlen, 2003:71). این

مسائل و بروز اختلاف‌های در مورد ادامه سیاست‌گذاری‌ها در مسکو و سن‌پترزبورگ سبب شد که در مرحله دوم با گروه‌هایی روبه‌رو شویم که هرکدام برای اداره این سرزمین به سیاست خاصی باور داشتند. در چنین شرایطی غالب‌شدن یک سیاست، متغیرهای خاصی را می‌طلبد که نبود آن‌ها گاهی سبب می‌شد که تردید روس‌ها و نداشتن برنامه منسجم و نهایی بیشتر آزاردهنده باشد. مجموع این مسائل، با وجود هم‌زمانی با مرگ کاوفمن و به‌چالش کشیده‌شدن سیاست‌های او، امکان اجرای رویکردهای جدید را با دشواری روبه‌رو ساخت.^۱

تغییر سیاست زمینه‌های اجتماعی نیز داشت. شورش‌های پراکنده دهه ۷۰، ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم روس‌ها را به این جمع‌بندی رساند که این شورش‌ها تنها با دخالت آن‌ها آرام می‌شود و گروه‌های روسی از این زمان به‌شدت به انتقاد از سیاست کاوفمن پرداختند. افزون بر این از حدود سال ۱۸۸۰م (۱۲۹۷ق) فرارود از مسائل ملی و حتی اجتماعی‌اش آگاه شد. بنابراین، از این زمان برای روسیه ناممکن شد که اسلام را نادیده بگیرد (Allworth, 1976:160). ژنرال روزنباخ (۸۹-۱۸۸۴م/۱۳۰۶-۱۳۰۱ق) از رویکرد نرم کاوفمن در مقابل اسلام، به‌شدت انتقاد و اعلام کرد که سیاست وی نتوانست بومیان را به روسیه نزدیک سازد.

افزون بر این، او به افزایش گرایش به اسلام در میان قزاق‌ها اشاره می‌کند که نتیجه سیاست تساهل‌آمیز کاوفمن بوده است. از نظر او و بسیاری از فرماندهان حکومت روسیه، تساهلی که سیاست دخالت‌نکردن در پی داشت، منجر به این شورش‌ها شده است. نزاع‌های بی‌پایان و مخالفت‌های پی‌درپی به پیشنهاد‌های روس‌ها در فرمانداری کل، نسبت به تغییر

۱. ترور الکساندر دوم در سال ۱۸۸۱م (۱۲۹۸ق) تردید بزرگی برای کاوفمن بود و سکنه و مرگ وی را در سال ۱۸۸۲م (۱۲۹۹ق) در پی داشت (Krausse, 1973:128). البته تغییر سیاست به‌صورت کامل هنر مردان سیاست پس از کاوفمن نبود. بی‌تردید این تغییر تا حد زیادی وابسته به رویکرد تزار جدید الکساندر سوم (۱۸۹۴-۱۸۸۱م/۱۳۱۲-۱۲۹۸ق) نیز بود. وی پس از تکیه‌زدن بر قدرت به‌دنبال آن بود که خود را از قید افکار تمامی کسانی که اصلاً روس نیستند، رها کند. در ضمن در نظر گرفت تا تمام بیگانگانی که تصمیم گرفته‌اند، برای همیشه در روسیه و یا یک قسمت از سرزمین‌هایی که متعلق به امپراتوری است، اقامت کرده و زندگی کنند، به اخلاق و روحیه روسی و به مذهب آن درآورد. زیرا وی سلامت روح و نفس را در مذهب ارتدوکس می‌دانست. از نظر او این خطای بزرگ سیاسی است که اجازه دهند در امپراتوری کسانی باشند که بتوانند آزادانه به زبان و خطی غیر از خط و زبان روسی صحبت کنند و بنویسند (Shanynov, 1974:229). به هر حال هدف مهم تزار از سیاست روسی‌سازی این بود که گرایش‌های اقوام مختلف را به آزادی و یا اتحاد با ممالک هم‌جوار محو کند و به همین وسیله سیاست منحرفی را دنبال می‌کرد. به بیان دیگر چون تزار هیچ‌گونه اصلاحاتی را در داخل در نظر نداشت می‌خواست با این شکل اقدام‌های احساسات ملی روس‌ها را نوازش و ساکت کند (Alber Male, 1934:729).

تدریجی ذهنیت مردم محلی نسبت به روس‌ها، زنگ خطری را به صدا درآورد. روس‌ها نمی‌توانستند تا عوامل واقعی شورش‌ها را تشخیص دهند.^۱ پاسخ به این سؤال‌ها که از شورشی تا شورش دیگر آشکارتر می‌شد، سرانجام در شورش سال ۱۸۹۸م (۱۳۱۶ق) آشکار شد و روس‌ها از سردرگمی نجات یافتند و بدین ترتیب بود که به‌صورت کامل تغییر روش دادند (Allworth, 1976:167). فرماندار کل وقت، ژنرال دوخوسکی^۲ با اعلام شکست همه سیاست‌های حکومت روسیه نسبت به اتباع مسلمانان، بیان کرد که به هیچ‌عنوان امکان همگن‌سازی اتباع مسلمان با اتباع مسیحی وجود ندارد و این قول کاوفمن درست است که یک مسلمان واقعی که به‌شدت به قرآن و شریعت باور دارد؛ نمی‌تواند دوست محترم و قابل اعتماد یک مسیحی باشد. نزدیکی میان مسلمانان و روس‌ها تنها در سایه تضعیف ایمان مسلمانان ممکن است. او باور داشت که نظارت بر اسلام و کنترل آن به‌شکل فعال‌تری باید صورت پذیرد.^۳

هم‌زمان با این سیاست، یکی از مستشرقین روسی به‌نام ترمن^۴ با اشاره به شکست سیاست «دخالت‌نداشتن و نادیده انگاشتن» می‌گوید که طرح حمله مستقیم به اسلام نیز که توسط برخی مطرح شده است، اوضاع را به‌مراتب بدتر می‌کند. رویکرد جدیدی که او معرفی می‌کند؛ این است که دیوان‌سالاران روسی باید زبان محلی را خوب بیاموزند و از اسلام مطالعه عمیق داشته باشند. او می‌گوید: تجربه نشان داده است که بر مردم مسلمان تنها باید بنابر رسوم خودشان حکومت کرد و شورش‌هایی که در مناطق مختلف در حاکمیت روس‌ها روی داده، نشان از آن دارد که هنوز حکومت روسیه این مسئله را نفهمیده است. وی در کتاب دیگری، روسی‌سازی را یادآور الکلیسم (دائم‌الخمر بودن) و فساد اخلاقی می‌داند. از نظر او حاکمان روس باید به مردم نشان دهند که مسیحیت با دین اسلام پیوندهای بسیاری دارد. آن‌ها باید از قرآن و شریعت اطلاعات کامل داشته باشند تا مسلمانان ببینند که اگر حاکمان بومی مسلمان

۱. برخی از این شورش‌ها مثل عصیان وبا در سال ۱۸۹۳م (۱۳۱۱ق) به دلیل بی‌توجهی مقام‌های روسی به عرف و عادت‌های مردم و دخالت در زندگی اجتماعی آنان بود که البته پیوستگی کاملی با اسلام داشت.

2. Dukhovskiy

۳. افزون بر این، وی استفاده از داروی مخصوصی را به‌عنوان مقدمه‌ای برای شکستن تعصب اسلامی به‌ویژه زنان و همچنین پیشنهاد ازدواج میان روس‌ها و مسلمانان را مطرح کرد. پیشنهادهای داغ وی در سن‌پترزبورگ طرفدارانی نیافت (Khalid, 2003:60).

4. A.I.Termen

ندارند؛ اما حاکمان جدید قانون آن‌ها را می‌دانند. در واقع او باور داشت که باید از احکام خود مسلمانان علیه آن‌ها استفاده کرد. باور ترمن باور اقلیت بود^۱ و در همین زمان بیشتر مقام‌ها باور داشتند که نباید جایگاه اسلام را بالا بدانیم. قوانین شرعی باید فراموش شود و روس‌ها باید بنابر قانون خود عمل کنند (Morrison, 2008:152-4).

به‌هرحال شورش اندیجان^۲ سیاست نادیده‌انگاشتن اسلام را که پس از کاوفمن متزلزل شده بود، با شدت بیشتری به زیر سؤال برد و در میان مقام‌های روسی درباره آن گفت‌وگوهایی در گرفت. از این زمان کنترل نظارتی امور دینی مسلمانان که طرفداران بیشتری داشت، در پیش گرفته شد. اداره استعماری ترکستان بر این امر تأکید داشت که سیاست گذشته مبنی بر دخالت‌نداشتن در امور مسلمانان ترکستان باید پایان پذیرد. برخی پیشنهاد کردند که یک مرکز ریاست مذهبی مانند اوفا در مناطق اشغالی ایجاد شود که در آن انتصاب ملاح‌های مسجدها، مدرسه‌ها و مکتب‌ها و نظارت بر دارایی‌های وقف، در کنترل اداری و نظامی مستقیم روسیه قرار گیرد. گروه دیگری معتقد بودند که این اقدام، مسلمانان پراکنده را متحد می‌کند و زیرمجموعه یک نهاد در می‌آورد. اسنادی که لزوم نظارت و سخت‌گیری بر مسلمانان در آن‌ها مطرح شده است از خطر و تهدید اسلام‌گرایی صحبت می‌کنند که به‌نظر آن‌ها شورش سال ۱۸۹۸م (۱۳۱۶ق) اندیجان نمودی از آن بوده است. آن‌ها می‌گفتند که رهبر قیام از سوی سلطان عثمانی خلعت دریافت کرده است.^۳ در همین زمان فردی به‌نام سالکوف^۴ به همین مناسبت کتابی ضد اسلام نوشت و در تمام مدرسه‌ها، کتابخانه‌ها و قرائت‌خانه‌ها این کتاب توزیع شد. در این کتاب در مورد اسلام‌گرایی این‌گونه آمده است که امروزه سازمان ایشان‌ها (رهبران صوفی) و مریدها در ترکستان گسترش یافته و با حرکت اسلامی عمومی در ولگای تاتار و مسلمانان ترکیه و قفقاز ارتباط قوی دارد. تمایل سیاسی اسلام‌گرایی، پذیرش سلطان

۱. سیاست پیشنهادی ترمن مبنی بر فهم اسلام بهتر از خود مسلمانان، روش آشنایی است برای قانونی کردن حکومت اروپایی در شرق.

۲. این شورش در سال ۱۸۹۸ به رهبری یکی از شیوخ صوفی به نام دوکچی ایشان روی داد و به‌سختی سرکوب شد.

۳. ترس روس‌ها در واقع از آنجا برمی‌خاست که در زمان سلطان عبدالحمید دوم تلاش‌هایی باهدف ایجاد نفوذ دیپلماتیک در میان مسلمانان تحت قدرت امپراتوری‌ها صورت می‌گرفت. پلیس مخفی حکومت تزاری آرشویو گسترده‌ای در این موضوع جمع‌آوری کرده بود (Khalid, 2003:194).

عثمانی به‌عنوان رهبر است. خطر این است که باور مردم بومی ترکستان به قدرت دیگر، سبب بحران دینی - ملی شود. روس‌ها از این زمان مطبوعات اروپایی را که نسبت به تهدید اسلام‌گرایی هشدار می‌دادند، دنبال می‌کردند. توجه آن‌ها به‌ویژه بر روی اندیشمندانی چون سید جمال بود (Crews, 2009: 301).

ج) دوره سوم (۱۹۱۷ - ۱۹۰۵)، سیاست حمایت از اسلام محافظه‌کار

روند سیاستگذاری روس‌ها پس از انقلاب^۱ ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ق) تغییر دیگری را تجربه کرد و دوره سوم تقریباً از این زمان آغاز شد. مقام‌های روسی از مشارکت‌نداشتن فرارودیان در جریان انقلاب بسیار خوشحال به‌نظر می‌رسیدند و بی‌اعتنایی آن‌ها در این زمینه را به‌دلیل نبود توسعه اندیشه‌های اصلاح‌طلبی و تجددخواهی و نفوذ شدید اندیشه‌های سنتی رایج در مکتب‌ها و مدرسه‌های مذهبی قدیمی در میان عامه و حتی روشنفکران محلی می‌دانستند؛ به همین دلیل از این زمان به بعد به حمایت از علمای سنتی و سخت‌گیری بر جریان اصلاح‌طلبی اسلامی شکل گرفته در این سرزمین، پرداختند (Motamednejad, 2011: 48).

درواقع آیین روسی مبنی بر مداخله‌نداشتن و سپس نظارت، به‌تدریج جایگزین طرح سومی شد. سیاست جدید، حفاظت از اسلام در مرتجع‌ترین شکل آن بود و از جنبش‌های اجتماعی جلوگیری می‌کرد. در این رویکرد مقامات روسی تلاش کردند که سنتی‌ترین اشکال جامعه را که سنت‌های محافظه‌کاری اسلامی بر آن حاکم بود و جهان خارج را بر آن تأثیری نبود، دست‌نخورده حفظ کنند و حتی به حمایت از آن بپردازند. در راستای این هدف بیش از

۱. در سال ۱۹۰۴م (۱۳۲۲ق) جنگ بین روسیه و ژاپن آغاز شد. تزار تصور می‌کرد که به‌وسیله این جنگ می‌تواند اوضاع داخلی خود را بهبود بخشد و جنبش انقلابی آزادی‌خواهان روسیه را متوقف سازد؛ اما جنگ نه تنها توسعه جنبش انقلابی آزادی‌خواهان روسیه را متوقف نساخت؛ بلکه بیش از پیش بر شدت آن افزود و عوامل را از هر جهت برای اشتعال آتش انقلاب آماده کرد. نیروی روسیه هنگام عقب‌نشینی در جنگ دچار تلفات جبران‌ناپذیری شد. شرایط حاصل از جنگ، بحران اقتصادی و گسترش جنبش‌های انقلابی و خشونت حکومت تزاری برای سرکوب آنها، سرانجام در سال ۱۹۰۵م (۱۳۲۳ق) منجر به انقلاب شد. در این انقلاب بر مردم روسیه ثابت شد که بزرگ‌ترین مانع رشد جنبش‌های انقلابی تزاریسم است و تنها با از بین بردن اساس سلطنت می‌توانند راه ترقی و توسعه انقلاب را باز کنند. تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م (۱۳۳۵ق)، نهضت انقلابی سال ۱۹۰۵م (۱۳۲۳ق) از نظر شدت و نیرومندی در دنیا مانند نداشت و منجر به تحولات عمیقی در اوضاع داخلی روسیه شد. (Revolution of 1905, 1962: 4, 28, 46, 53)

پیش از تماس میان فرارودیان با هم‌کیشان پیشرفته‌تر آن‌ها در ولایات کرانه‌های ولگا مخالفت می‌کردند و با دعاوی تاتارها برای گسترش حوزه عمل «مجمع روحانی مسلمانان» در اورنبورگ به فرارود موافقت نکردند (Spuler, 1997:92).

درباره دلایل تغییر سیاست روس‌ها در این زمان، بی‌تردید مسائل دیگری نیز در نظر مقامات روسی بوده است. در قرن ۲۰ م (۱۴ق) نیکلای دوم (۱۹۱۷-۱۸۹۴م/۱۳۳۵-۱۳۱۲ق) با رقابتی روبه‌رو شد که نه تنها از سوی حکومت عثمانی بلکه از سوی آلمان‌ها و ژاپنی‌ها صورت می‌گرفت. این کشورها تلاش می‌کردند تا از راه حمایت از اسلام، امپراتوری‌های رقیب را که جمعیت مسلمان داشتند را تهدید کنند. حکومت تزاری تلاش می‌کرد که هم‌مرزهایش را ببندد و هم دسترسی و حضور خود را در مسجدها تقویت کند و در واقع با حمایت از اسلام سنتی خود را به مسلمانان نزدیک سازد (Crews, 2009:2). به نظر می‌آید که فرستادن گروه‌های نظارتی به سرپرستی پهلن که از نظر برخی به تقلید از اقدام مشابه انگلیسی‌ها در هند بود، بیشتر با این هدف صورت گرفته باشد.

در کنار حمایت از علمای مرتجع، سیاست دیگر روس‌ها در این زمان سخت‌گیری بر علمای صوفی بود و علت این مسئله نیز روی دادن چندین قیام به رهبری شیوخ در دهه‌های گذشته بود. پس از آخرین قیام صوفیان در سال ۱۸۹۸م (۱۳۱۶ق)، فرماندار کل ترکستان به فرماندارهای نظامی ولایات سیر دریا، سمرقند و هفت‌رود دستور دیگری فرستاد و در آن تأکید کرد که به‌تازگی تأثیر زیان‌بار بعضی فرقه‌های دینی به افکار مردم منطقه به‌ویژه مردم کوچی خیلی افزایش یافته است که علت این موضوع عملکرد رهبران صوفی است؛ زیرا آن‌ها برای جمع‌آوری مرید و نذورات به‌راحتی در سراسر کشور رفت‌وآمد می‌کنند. برای ایمن‌داشتن مردم (و در واقع حکومت) از تأثیر زیان‌بار آن‌ها باید تدبیرهای لازم دیده شود (Abed, 2000:7). با سفارش فرمانداری نظامی ولایت فرغانه، کمیته‌ای ویژه تأسیس شد. مأموریت این کمیته آن بود که فعالیت گروه‌های مختلف صوفی را که برای استحکام تعصب دینی تلاش می‌کردند، محدود کند و در صورت لزوم جزا دهد. برای نمونه با بعضی از آن‌ها موافق قانون ضد‌گدایان دوره‌گرد روسیه برخورد می‌شد و یا رییس پلیس مخفی مناطق اشغالی در سال ۱۹۱۳م (۱۳۳۱ق) به فرماندار نظامی ولایت سمرقند نامه مخفی فرستاد، مبنی بر اینکه این قلندران تعصب دینی را مستحکم می‌کنند و از همه مهم‌تر اینکه به جنگ بر ضد نصرانیان

تشویق می‌کنند. به موجب قوانین جدید رهبران صوفی حق نداشتند که بی‌اجازه حکومت حتی برای مدت کوتاه از یک منطقه به منطقه دیگر بروند و اگر هم می‌روند باید در نظارت روس‌ها باشند (9-47:1990).

سیاست حمایت از اسلام در شکل محافظه‌کارانه‌اش که در میانه راه با رویدادهای مهمی همچون جنگ جهانی اول و مسائل پیش از انقلاب اکتبر روبه‌رو بود، در سال‌های پایانی حیات خاندان رومانوف و اوج‌گیری جنبش‌های آزادی‌خواهی منجر به شتاب‌گرفتن حرکت اصلاح‌طلبی مسلمانان منطقه (حرکت جدیدیه) شد و در این دو دهه، شکل جدیدی از واکنش علیه سیاست‌های فرهنگی روسیه توسط آن‌ها به نمایش درآمد.

مقام‌های روسی به‌غیر از چند نفر از خردمندان آن‌ها همچون کاوفمن، استرومف^۱ و نالیوکی^۲ افراد بسیار ضعیفی بودند و آن بنیانی را که در سال‌های فرمانداری کاوفمن نهاده شده بود را تضعیف کردند. گرچه اصول خاصی روند سیاستگذاری آن‌ها را هدایت می‌کرد؛ اما تشویش و تغییر بسیاری نیز بر آن حاکم بود. روس‌ها با همین تلاطم و تغییر ناگزیر بودند که برای حضور خود در حوزه‌های مختلف حیات مسلمانان برنامه‌هایی را تدوین کنند. گرچه سیاست‌های ضد دینی و فرهنگی آن‌ها تهاجمی نبود؛ اما به نرمی و به تدریج برای تغییر اصول حاکم بر مسائل دینی مردم تلاش می‌کردند. روندی که در مورد آن سخن گفتیم در نیم قرن سلطه روس‌ها بر حیات فرهنگی مردم، تقریباً همه حوزه‌ها را از خود متأثر کرد.

نتیجه

این نوشتار با موضوع «بررسی دوره‌های سیاستگذاری فرهنگی روس‌ها و دلایل تفاوت‌ها و تغییرات»، مطالعه‌ای از کنش فرهنگی روسیه تزاری در فرارود بود. مقام‌های تزاری آنگاه که به رهبری کشیش «اندری مالوف»^۳ از ستون چهارم نظامی اورنبورگ و سربازان صلیب به‌دست وارد دارالاسلام شدند، به دلیل تجربه قفقاز و تاتار ولگا از پیوند عمیق دین با فرهنگ، اجتماع، سیاست و دیگر عرصه‌ها در این سرزمین به‌خوبی آگاه بودند. تجربه ناموفق تاتارستان و باشقیرستان و مقاومت رهبران قفقازی ترس عجیبی از اسلام که هژمونی و فرهنگ غالب در

1. Ostromov

2. Nalivkin

3. Andrei Malov

فرارود بود را در آن‌ها ایجاد کرده بود. در کنار این ضعف که روزبه‌روز با رشد واکنش مسلمانان در ابعاد مختلف نسبت به حضور روس‌ها، بیشتر می‌شد، باید به شرایط درونی امپراتوری نیز توجه داشته باشیم. ترور چندین باره امپراتور و سرانجام قتل وی، نبرد با چین و ژاپن و شکست در منچوری، انقلاب ۱۹۰۵م (۱۳۲۳ق) و درگیری در جنگ جهانی اول، مجموعه رویدادهای مهمی بود که به همراه یکی از مهم‌ترین مسائل سیاسی نیمه دوم قرن نوزده یعنی بازی بزرگ منجر به این شد که روس‌ها در ابعاد مختلف سیاستگذاری خود دچار ضعف جدی شوند و سوء مدیریت در مسائل هم‌عرض را به نمایش بگذارند.

به بیان دیگر گرچه روس‌ها از اینکه اداره این سرزمین به دست فرمانروایان مسیحی افتاده و در سرزمینی که روزگاری قلب دارالاسلام بوده آوای مؤذنان با ناقوس کلیساها درهم آمیخته است، راضی بودند؛ اما این حضور اقتدارآمیز نبوده است. اوج ناکامی روس‌ها در زیر سیاست‌های فرهنگی موضوع مسیحی‌سازی مسلمانان بود که بررسی دلایل آن موضوع مهمی است که بی‌تردید ارزش آن را دارد که در پژوهش مستقلی به آن پرداخته شود.

References

1. Abed, Abdolkarim (2000), What Had Happened in Samarqand and Bukhara, Translated by Rezvan Qol, Publication of Alazhar.
2. Aini, Sadridin (1981), Memories, Vol.8, Dushanbe, Erfan.
3. Allworth, Edward (1967), Central Asia, A Century of Russian Rule, New York: Columbia University Press.
4. Batunski, Mark (1995), Islamic Studies of Russia Orthodox Church Translated by Kamelia Ehteshami Akbari, Central Asia and Caucuses, Vol.3, No.2, pp.69-94.
5. Benigsen, Alexander [and Marry Brox up] (1991), Soviet Muslim, Past, Present, Future, Translated by Kave Bayat, Tehran: Distribution of Islamic Culture Office.
6. Crews, Robert D. (2009), For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia, United States of America: Harvard University Press.
7. Erkinov, Aftandils (2009), Andijan Uprising of 1898 and Its Leader Dukchi Ishan Described By Contemporary Poets, Japan: Department of Islamic Area Studiesm University of Tokyo.
8. Geiss, Paul Georg (2005), Pre-Tsarist and Tsarist Central Asia, Communal Commitment and Political Order in Change, London and New York: Routledge Curzon.
9. Jalaepour, Hamidreza (1997), Nationalism Force: Its Control and Release in Former Soviet Central Asia and Caucuses, Vol.4, No.3, pp.43-62.
10. Khalid, Adeeb (2003), The Politics of Muslim Cultural Reform, Jadidism in Central Asia, California: University Of California Press.
11. Klazure, Valter (1957), Russia and Its Colonies, Tehran: Publication of Aram Newspaper.
12. Krausse, Alexis (1994), Russian in Asia, A Record and a Study (1558-1899), London: Curzon Press.
13. Male, Alber (1934), History of 19th Century, translated by Mirza Hussain Khan Farhudi, Tehran: Publication of Maaref Commission.
14. Morrison, A.S. (2008), Russian Rule in Samarkand (1868-1910) a Comparison with British India, Oxford: Oxford University Press.
15. Motamednejad (2011), Press in Central Asia (Changes of Journalism in Modernist, Soviet and Independence Period), Tehran: Publication of Elm.
16. Pahlen, Count k.k. (2003), Mission to Turkestan, Edited by Richard Pierce, Translated by N. J. Couriss, London: Boston.
17. Palat, Madhavan k. (1993), Eurasianism as an Ideology for Russias Future , Economic and Political Weekly, Vol.28, No.51, pp. 2799 ° 2812.
18. Pierce, Richard (1960), Russian Central Asia 1867-1917 (A Study in Colonial Rule), University of California Press.
19. Raees Nia, Rahim (2008), Jadidi Movement in Tatarestan, Tehran: Center of Documents and History of Diplomacy.
20. Svat, Soucek (2000), A History of Inner Asia, Cambridge: Cambridge University Press.

21. Skreen, Fransis Henri (2010), History of Transoxiana in Modern Century, Translated by Mirza Ahmad Khan, Edited by Ahmad Shabani and Samad Esmaeelzade, Tehran: Endowments Foundation of Mahmood Afshar.
22. Shanynov, Beryan (1974), History of Russia from Beginning Until Octobr Revolution, Translated by Khanbaba Bayani, Tehran: Tehran University Publication.
23. Spular, Bertold (1997), Inner Asia, Translated by Kave Bayat, Tehran: Cultural Research Office.
24. Shakuri, Sharif and Rustam (2009), Central Asia Introduction to the Morales of People, translated by Mohamad Jon Shakuri and Manije Qubadiani, Tehran: Center of Documents and History of Diplomacy.
25. Unkown (1962), Revolution of 1905, Translated by M. Hami, Tehran: Saman
26. Yavorsky (1968), Tsarist Russian Embassy to Amir Shir Alikhan Court, translated by Abdolghafor Bereshna, Kabul: Bina.
27. , (1990), , : .

